نظام ذاتی یا احسن و مسألهی قدرت الهی و وسائط فیض

شاگرد: اصل سؤال را نمیتوان به این صورت مخدوش کرد که رتبهای از صورت بعد از جوهر است؟

استاد: هست؛ خُب، جلوتر باشد. نظام احسنی که ایشان گفتند و نظام ذاتی به همین بر میگردد. شما همین مبنا را میگویید. یعنی رتبهی او از او موخر است. چرا؟؛ خُب، این طوری است. سه بعد از دو است. یعنی یک نظام ذاتی بر اعداد حاکم است که قراردادی نیست. مجعول به جعل ثانوی نیست. نظام ذاتی آن است. کل اعداد به هر نحوی ایجاد میشوند و هر کدام هم رتبهی خودشان را دارند.

شاگرد: این سؤال را که خدا میتواند بهصورت بدون جوهر افاضه کند، عرض من این است که اصلا صورتی نیست که خدا بخواهد به آن افاضه کند. سالبه به انتفای موضوع است.

استاد: قبل از ایجاد موضوع، بله. تاخر رتبی هم همان است. اینجا همین بود که گفتم عبارت تمام شود.

«و بها يفتح باب الإيجاد و الوجود. فظهر معنى اقتداره على الأشياء بالآلاء»؛ این «ظهر» باشد تا فرمایش ایشان را ببینیم.

اینکه ایشان میگویند: «خداوند متعال وسائط فیض میخواهد»، آیا خداوند نمیتواند هر چیزی را در همان رتبهی خودش، بدون نیاز به دیگری بدهد یا نه؟ این بحث خوبی است. اوالًا-سه جهت هم دارد. یک جهت این است که قدرت به محال تعلق میگیرد یا خیر؟ کسانی که میتوانند موضوع مسأله را بهخوبی تصور کنند، مشکلی ندارند و لذا در همین کتاب توحید صدوق، ظاهرًا در یک باب، دو روایت هست. نمیدانم پشت سر هم هستند یا با فاصلهاند. امام علیهالسلام به یک مخاطبی، وقتی از محال سؤال میکند، به آن چیزی که ممکن است او نتیجهگیری کند تا خروجی سریع بگیرد، جواب نمیدهند؛ به چیز دیگری جواب میدهند.

یکی میگوید یابن رسول اللّٰه ممکن است خدای متعال این زمین با این وسعت را در یک تخممرغ بگذارد؟ با فرض اینکه زمین کوچک نشود و تخممرغ هم بزرگ نشود؟ این ممکن هست یا نه؟ در بعض شرایط اگر حضرت بخواهند بگویند: محال است، قدرت تعلق نمیگیرد، [طرف مقابل] میگوید: خلاصه نیم ساعت توضیح داده است که خدا نمیتواند!، اگر به این صورت باشد نباید اینطور جواب بدهند. او نتوانست بفهمد، لذا او عدم قدرت خداوند را نتیجهگیری کرد. خلاصه در یک کلمه گفته بود بگو راه نیست و خلاص! گفته بود پل صراط به قدری تیز است که از شمشیر تیزتر است. به قدری باریک است که از مو باریکتر است. گفته بود: یک دفعه بگو راه نیست. چرا میگویی راه هست؟! اینکه راه نشد! جونش خلاص!

الآن در اینجا هم نتیجه این می‌شود که این همه توضیح دادی، خلاصه خدا نمی‌تواند. چون او قدرت اینکه این ظرافت کاری‌ها را درک کند، ندارد! لذا امام علی‌علیه‌السلام چه جوابی به او دادند؟ فوری فرمودند: نه اینکه می‌تواند، اتفاقا این کار را هم کرده است! اقوی دلیل بر امکان، وقوعش است. بعد فرمودند: این دم و دستگاه؛ خورشید، ستاره و کوه‌ها را در چشم به این کوچکی جا داده است. به پهنه‌ی بیابان نگاه می‌کند، به پهنای آسمان نگاه می‌کند، این همه ستاره و دستگاه آمد! خداوند در چشم جا داد. چشم تو بزرگ نشد و آن‌ها هم کوچک نشدند. او قانع شد و خدا هم عاجز نشد[1].

اما در همین باب، در جای دیگری سائلی هست که درک منطقی، فلسفی، حکمی دارد. می‌فهمد حضرت چه می‌گویند. چه جواب کوتاهی دادند! فرمودند: «ان اللّه لا یوصف بالعجز»[2]؛ اصلاً محال است! قدرت مطلقه‌ی او سر سوزنی محدود نیست. «والذي سألتني لا يكون»؛ این نشدنی است. نه اینکه نقص از قدرت است. نقص از این است. این دون جعل و مقدوریت است. نه اینکه قدرت، نسبت به آن محدود است. خیلی تفاوت است بین اینکه قدرت از شمولش نسبت به آن محدود شود، و اینکه آن دون این باشد که مشمول قدرت مطلق باشد. این دون مقدوریت است. وقتی دون مقدوریت است، خیلی متفاوت است با غیر آن.

بنابراین وقتی به این صورت در نظر بگیری، می‌بینی این دو جواب با هم جمع می‌شود. روی مبنایی که ایشان فرمودند، خداوند متعال می‌تواند به برخی از چیزها بلاواسطه بدهد ای خیر؟ باید ثبوت آن برای ما روشن شود. ثبوتش دو جور است. گاهی به این بر می‌گردد؛ یعنی اگر واقعش برای ما روشن شود، می‌بینیم محال است. درست مثل این می‌مانند که بگوییم خدای متعال می‌تواند شش را قبل از پنج قرار بدهد ای نه؟ خُب، معنای شش این است که بعد از پنج است. وقتی دقت می‌کنند، بر می‌گردد به همان استحاله. اگر آن است، «والذي سألتني لا يكون».

اما گاهی است که امکان ذاتی دارد، ولی اجرای اسباب، اقتضای این را ندارد. یعنی گاهی حکمت اقتضاء می‌کند؛ مثلاً در یک دانشگاه خوب مدیری می‌تواند یک کتابی را بلاواسطه بدهد، اما می‌بیند حکمت اقتضاء می‌کند که یک دانشجوی دیگری را واسطه قرار بدهد و بگوید شما به او برسان. خدای متعال هر دوی این‌ها را اعمال می‌کند. یعنی آن جایی که اصلاً مقدور ذاتی نیست، او فیضش عام است و برای عمومیت فیض از طریق این واسطه به آن می‌رسد و غیرش هم محال است. اما یک جایی هست که می‌تواند بلاواسطه بدهد، اما خلاف حکمتی است که خودش می‌داند. در این جور موارد هم باز واسطه هست و آلاء است. چون علی ای حال، بالفعل وجود دارد از طریق او می‌رود. خدای متعال می‌تواند این چاه را طوری کج کند که مستقیم [در مسیر] زاویه‌ی شمس قرار بگیرد، اما فعلاً طبق حکمت او نیست. می‌خواهد آیینه را نشان بدهد. می‌گوید: ببینید این چیست! شما در این انتها هستید که ظلمات است. این به این شفافی، نور من را به شما نشان می‌دهد. اینجا محال نیست خدای متعال زاویه‌ی چاه را به‌صورتی کج کند که مقابل نور خورشید قرار بگیرد و نور بگیرد. اما می‌خواهد حکمت تبیین جلای مرآت، صفای مرآت و تفاوت مرآت با کسانی که ته چاه هستند و سر تا پا ظلمت هستند را، نشان بدهد و بگوید ببینید چقدر از او کار می‌آید! اما شما طوری هستید که اگر جلوی من باشید، نمی‌توانید انتقال بدهید. این می‌تواند نور را انتقال بدهد، اما شما نمی‌توانید. پس این حکمت زیبایی است.

خدای متعال اولیایی دارد که می‌گوید وقتی زدن این‌ها می‌روید، زدن من آمده‌اید. اما شما چنان منغمر در دنیا و عالم ظلمات هستید که هر کسی زدن شما بیاید، نه تنها زدن من نمی‌آید، بلکه از من هم فاصله می‌گیرد. «من يذكركم اللّه رؤيته»[3]. این‌ها شوخی است؟! وقتی زدن او می‌روید، یاد خدا می‌افتید. به انواع یاد خدا افتادن. مرآت محض است. وقتی زدن او می‌روید، اصلاً زدن من هستید. اما کسی هم هست که وقتی زدن او می‌روید و ده دقیقه صحبت می‌کند، می‌بینید رفتید در چه چیزهایی! می‌بینید هیچ چیزی برای شما نگذاشت. ذهن او این‌ها بود. خداوند متعال فرق می‌گذارد.

می‌گوید: اگر می‌خواهید نزد من بیایید، نزد او بروید. ریختش به این صورت است. ولو محال نیست؛ [خداوند می‌فرماید:] من می‌توانم به شما بدهم [و این کار محال نیست].

این نکته در آلاء بودن مهم است.

تفاوت این دو نوع «آلاء»، در فرمایش ایشان، اثری نمی‌گذارد. «عنایة اللّه اقتضت»؛ عنایت خداوند اقتضاء دارد طبق نظام ذاتی‌ای که خلافش محال است؟ یا عنایت خداوند اقتضاء دارد طبق نظامی که حکمت، اقتضای آن نظام را کرده است؟ نه استحاله‌ی ذاتی و ... . فرمایش ایشان هر دو را می‌گیرد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوحید، ص 130: «عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، قال : جاء رجل إلى الرضا عليه‌السلام فقال : هل يقدر ربك أن يجعل السماوات والأرض وما بينهما في بيضة؟ قال : نعم ، وفي أصغر من البيضة ، قد جعلها في عينك وهي أقل من البيضة ، لأنك إذا فتحتها عاينت السماء والأرض وما بينهما ، ولو شاء لأعماك عنها».

[2] همان: «عن عمر بن أذينة ، عن أبي عبد اللّه عليه‌السلام قال : قيل لأمير المؤمنين عليه‌السلام : هل يقدر ربّك أن يدخل الدنيا في بيضة من غير أن يصغر الدنيا أو يكبر البيضة؟ قال : إن اللّه تبارك وتعالى لا ينسب إلى العجز ، والذي سألتني لا يكون».

[3] تحف العقول، ج ۱، ص ۴۴.

بازبینی #1
ایجاد شده 27 ژوئیه 2024 14:04:39 توسط ... .
به روزرسانی شده 27 ژوئیه 2024 14:24:20 توسط ... .